

شوق تو بود عارف امین  
علا ب می کنون تو آورده برودن  
سواد تو کم کرده توانم  
از صومعه بایزید بستم

وین

شرب اردیده در خواب الوان  
بیایه امین آروی راه جان  
تنت از جمله علمتارها ند  
فراغ خاطر نعت رساند  
به خواب اردیده انگو سپید  
رسد روزی با بد در نیت  
اکر در خواب کنور سیامت  
بود روزی در پل رخ نیت  
به خواب اردیده با نیت  
باندک وقت خواب نیت  
اکر خبر بوزه بین نور حیت  
بیش دی و حرات نیت  
به خواب اندر و تعبیر است  
زمن بشنو که بگو یا کار است  
اکر شیرین بود مال حلدت  
و کتر ترش است بهاری است  
اکر کشمش بود یا خوش مویت  
و کما از میوه ازین نوع چهرت  
تدر احباب بگو یا آردند  
به نشادی و به غرت می نشاند

وین

فریاد ز دست فلک سفینه نواز  
نکس ز برینک سرفکد به پیش  
شهر زده بخت و دل از راه بناد  
صد بر من بر پر بو شد بیار

وین

کس کفر زنده را مرده به بیند  
بود عمرش فزون بغم نشند  
و کفر زنده همی سازند در کور  
فقد اندر بله دستنی دشور  
اکر بیل دمان در خواب سپی  
به سوسر خود دوان افتد  
و یا خفه را برو سپی سواره  
چرخون تعبیران باشد خدا را  
که از شاه و ملوک در اکا بر  
غنی کرد به نعت ای و افسر  
اکر در خواب پیغه فیل سفید  
بدین خواب باید درشت امیند  
که فرزند بگوانای به آید  
و کمال حالی تحفه آید  
کس در خواب کمر کمر کننت  
سفته اندوه آخرش دمانت  
اکر ز رخ سپی جانب خوش  
رسد با کام خلف سیم آید پیش

وین